**نقد ادبی: خون شاعر را چگونه ریختند؟**

**امینی نجفی، ع**

روزنامهء اسپانیائى EL pais در ویژه‏نامه‏اى-در ماه اوت 1665 به مناسبت‏ سالمرگ فدریکو گارسیا لورکا بزرگترین شاعر اسپانیا انتشار داده،براى نخستین بار از چگونگى قتل وى پرده برداشته است.

مرگ مضمون اصلى شعر لورکا و ترجیع‏بند همیشگى کلام سحرآمیز او بود،تا آنجا که‏ در یکى از اشعارش از مرگ به نام‏"محبوب اسپانیائى‏"یاد کرده است.

فالانژیست‏ها براى نفرت از او سه دلیل داشتند:اول آنکه او یک جمهوریخواه‏ سازش‏ناپذیر بود،دوم آنکه شاعر خلق بود،و آنها دشمن خلق بودند،و بالاخره او متهم به هم‏جنس‏گرایى بود-و آنها از هر تفاوت و تمایزى نفرت داشتند.ازاین‏رو لورکا از اولین کسانى بود که قربانى کینهء حیوانى آنها شد.

زمانى که دژخیمان بدن لورکا را در کنار هزاران هموطنش در شهرزاد و بومى او گرانادا(غرناطه)مثله کردند و به خوبى توانستند آثار جنایت خونین خود را پاک‏ کنند.براى اولین بار در سال 1940 در لیست اسمى مقتولین زمان جنگ از لورکا هم به‏ عنوان‏"قربانى تصادمات جنگى‏"نامى برده شد.بعدها تا پایان دیکتاتورى فرانکو هیچ‏ کس حق نداشت از مرگ او چیزى بداند.در پانزده سال اخیر آثار بسیارى در این مورد انتشار یافته اما از آنجا که هیچگاه گواهان معتبرى در دسترس نبود،معماى قتل شاعر همچنان در پرده ماند.

اخیرا"یک پزشک و نویسندهء 83 سالهء اسپانیائى به نام فرانسیسکو وگا جزئیات‏ تازه‏اى از این فاجعه را برملا ساخته است.در واقع او هم تنها یک گواه دست دوم است‏ اما گزارش او مبتنى بر شواهدى معتبر و قابل اعتماد است.

در دورانى که جمهوریخواهان قدرت را به دست داشتند،وگا در گرانادا رئیس‏ بیمارستان بود و رانندگى اتومبیل خدمت او را شخصى به نام هکتور به عهده داشت.

این هکتور از راز قتل شاعر باخبر بود و آن را با وگا در میان گذاشت.

حدود چهار هفته بعد از کودتاى راست‏گرایان در روز 18 اوت 1936،هواداران‏ فرانکو در گرانادا همهء رانندگان ماشینهاى کرایه‏اى و بارى را احضار کردند و به کار گرفتند.که هکتور هم یکى از آنها بود.به او دستور دادند که دو زندانى دستبند زده‏ را با دو نگهبان سوار ماشین خود کند،هکتور با وجود وحشتى که وجودش را فرا گرفته‏ بود،توانست یکى از دو زندانى را بشناسد:او همان شاعر محبوبى بود که دوستارانش‏ او را"دون فدریکو"مى‏خواندند.

شاعر را به همراه زندانیان دیگر به طرف یک گور جمعى بزرگ بردند.لورکا با لحنى‏ نومیدانه و گریه‏آلود مدام از آنها مى‏پرسید که چرا مى‏خواهند او را بکشند.دژخیمها با فحش‏هائى از قبیل‏"بچه مزلف سرخ‏"لورکا را به درون گور هل دادند و با پاشنهء تفنگ‏ به پشت سرش کوبیدند.سپس او وهمزنجیرانش را به رگبار بستند و از هیچ بى‏حرمتى و فضاحتى هم نسبت به اجسادشان خوددارى نکردند.در پایان عملیات آنها را به افتخار جنایت هولناکشان مجلس سورچرانى به راه انداختند و همانجا بود که هکتور توانست از دست آنها فرار کند و خود را به منطقهء زیر استیلاى جمهوریخواهان برساند.بعدها در خلال آشوبهاى جنگ داخلى هیچ ردپائى از او باقى نماند.

وگا در توجیه دهها سال سکوت خود اظهار مى‏دارد که او نمى‏خواسته با بیان این‏ واقعهء دردناک خویشاوندان زندهء لورکا را بیازارد.از این گذشته او به هکتور قول داده‏ بوده که راز او را فاش نکند،اما حال که در این سنین آخر عمر مرگ خود را نزدیک‏ مى‏بیند،دیگر دلش نمى‏خواهد"این راز را با خود به دنیاى دیگر"ببرد.\*